

نویسندگی و چیرگی بر تاریکی

* دکتر یزدان منصوریان

عضو هیئت علمی دانشگاه چارلز استورت، استرالیا

ymansourian@csu.edu.au

مقدمه

می‌کند تا زنده بماند؟ آیا قرار است کنشگری فعال در میانه میدان زندگی باشد یا ناظری بی طرف که در ساحل سلامت به تماشای رنج دیگران نشست است؟ رابطه نویسنده با زبان چگونه است؟ نویسنده چه مسئولیتی در برابر زبان دارد؟ آیا زبان در خدمت نویسنده است یا نویسنده در خدمت زبان؟ و پرسش‌هایی از این دست. این کتاب که مجموعه‌ای از شش سخنرانی اتوود درباره تجربه نویسندگی اوست بیش از آنکه به فنون نویسندگی بپردازد درباره «تجربه زیسته‌اش»^۱ در این عرصه است. درباره این که نویسنده چگونه می‌تواند به زندگی و کار خویش معنا ببخشد و چگونه در جستجوی یافتن و ساختن هویت واقعی خود باشد. در این مقاله ابتدا به فهرستی اشاره می‌کنم که اتوود در مقدمه این کتاب از انگیزه‌های نویسندگان فراهم آورده و در پایان به وجوهی از نقشی می‌پردازم که او برای خویش در قلمرو نویسندگی برگزیده است: تلاشی بی‌وقفه برای چیرگی بر تاریکی.

مارگارت اتوود^۱، نویسنده نامدار کانادایی و خالق آثار مشهوری همچون «سرگذشت ندیمه»، «چهره پنهان» و «آدم‌کش کور»، در کتابی با عنوان «مذاکره با مردگان»^۲ از انگیزه‌های نویسندگی و رسالت نویسندگان سخن می‌گوید. این کتاب تلاشی است برای پاسخ به پرسش‌هایی قدیمی درباره سرشت حرفه نویسندگی و سهمی که نویسندگان در خلق ماهیت این حرفه دارند. پرسش‌هایی نظیر اینکه نویسنده حقیقی کیست و قرار است چه نقشی در جامعه ایفا کند؟ به سبب حرفه‌ای که برگزیده چه مسئولیت‌هایی بر عهده دارد؟ آیا نویسنده فقط راوی زندگی است آن گونه که هست یا خالق صورت تازه‌ای از آن و به شکلی که فکرمی‌کند باید باشد؟ آیا خادم و ستایشگر هنر زمانه خویش است یا منتقد دلسوزی برایش؟ آیا نویسنده زنده است تا روایت کند یا روایت

1. Margaret Atwood

2. Negotiating with the Dead: A Writer on Writing

فهرستی ناتمام از انگیزه‌های نویسندگان

هنرمندان ترجیح می‌دادند ناشناس و گمنام باقی بمانند. در نتیجه تلاش می‌کردند نامشان را به شیوه‌های گوناگون نظیر استفاده از اسم مستعار پنهان کند. ژان کلود کریبر در کتاب «از کتاب رهایی نداریم» می‌نویسد: «به این نکته هم باید توجه داشت که در فرهنگ‌های سنتی قدیم سرسپردگی به آفرینش‌گران معمول نبود. ممکن است هنرمندان بزرگی آثاری آفریده باشند بی‌آنکه امضای خود را پای آن بگذارند و به خصوص بی‌آنکه خود را هنرمند به شمار بیاورند یا اینکه دیگران آن‌ها را هنرمند بدانند». (ص. ۱۰۱)

انگیزه‌های نوشتن بسیارند. زمانی که نویسنده قلم به دست می‌گیرد گاه از انگیزه خویش آگاه است و گاه از آن بی‌خبر. البته حتی زمانی که می‌داند برای چه و با چه هدفی می‌نویسد، همیشه این احتمال وجود دارد که ناخواسته خود را فریب داده باشد. زیرا انگیزه‌های نوشتن در نهان خانه قلبش پنهان است و فقط می‌تواند به کمک «تفکر تاملی»^۱ و واکاوی عمیق ذهن و ضمیر خویش به آن دست یابد. اتوود با مرور خاطراتش و آنچه از همکارانش شنیده است به تعدادی از این انگیزه‌ها اشاره می‌کند. مثلاً می‌گوید: نویسنده می‌نویسد تا جهان را آن گونه که هست به تصویر بکشد و گذشته را پیش از آنکه فراموش شود به ثبت برساند. افزون بر این، نویسنده به بازخوانی و یادآوری گذشته‌ای هم که از یادها رفته می‌پردازد. در اینجا هدف نوشتن بیشتر از هر چیز به خاطر سپردن و به خاطر آوردن است. آنگاه که نویسنده با هدف پیکار با فراموشی می‌نویسد. زیرا فراموشی در کمین ما نشست تا رخدادها و روایت‌ها را به عدم بسپارد. نویسنده در این پیکار نقش پاسداری از خاطره‌های جمعی را بر عهده دارد، پیش از آنکه به دست فراموشی سپرده شوند. میلان کوندرا، نویسنده نامدار چک، در اثری با عنوان «کتاب خنده و فراموشی» به اهمیت این موضوع پرداخته است. به باور او هویت فردی و جمعی ما بیش از هر چیز وابسته به حافظه فردی و جمعی ماست و فراموشی یکی از نشانه‌های مرگ است و انسان بدون حافظه و خاطره هویتی ندارد.

گاهی هدف نویسنده تا حدودی جنبه فردی پیدا می‌کند. می‌نویسد تا دیگران او را به یاد بسپارند و نام و خاطره‌اش فراموش نشود. نوعی تلاش برای جاودانگی نمادین. امیدوار است اثرش پس از مرگ باقی بماند و این تسلاوی خاطری برای اوست. البته فردیت نویسنده در دنیای معاصر اهمیت بیشتری یافته است و از قضا در گذشته روال دیگری حاکم بوده به نحوی که گاه - به دلایل مختلف - نویسندگان و

گاهی نویسنده با هدف توصیف و تحسین جلوه یا جلوه‌هایی از هستی می‌نویسد. حیرت و شگفتی نخستین گام در این مسیر است و موفقیت در آن بیش از هر چیز نیازمند تمرین در دیدن و شنیدن است. نیازمند آشنایی‌زدایی از امور آشناست.

گاهی نویسنده با هدف توصیف و تحسین جلوه یا جلوه‌هایی از هستی می‌نویسد. حیرت و شگفتی نخستین گام در این مسیر است و موفقیت در آن بیش از هر چیز نیازمند تمرین در دیدن و شنیدن است. نیازمند آشنایی‌زدایی از امور آشناست. زمانی که نویسنده موفق می‌شود خود را از قید و بندهای ذهنی و سوگیری‌های شناختی برهاند و مشتاقانه و آزادانه به نظاره جهان بنشیند و سعی کند آن را همان گونه که هست ببیند. نه آن گونه که از منظر فرهنگی و تاریخی او به نظر می‌رسد. گاهی هم انگیزه نویسنده سرگرم کردن خواننده است تا در اوقات فراغتش لذت ناب خواندن را تجربه کند و این خود رسالت بزرگی است. ایتالو کالوینو در کتاب

1. Reflective Thinking

**گاهی هم انگیزه نویسنده سرگرم
کردن خواننده است تا در اوقات
فراغتش لذت ناب خواندن را
تجربه کند و این خود رسالت
بزرگی است.**

را فروتنانه بردوش می‌کشد تا آن دم که دیگر چاره‌ای جز گفتن و نوشتن ندارد. زیرا رنج‌هایش به حدی می‌رسد که نیک می‌داند اگر با نوشتن خود را تسکین ندهد به زودی خواهد مرد. پس می‌نویسد که دوام بیاورد و زنده بماند. برای نویسنده‌ای که به این مرحله رسیده نوشتن نوعی خطرپذیری هم محسوب می‌شود و استقبال از این خطر به معنای زنده بودن اوست. زیرا ما تا زمانی که جرات خطر کردن داریم واقعاً زنده ایم. به این ترتیب نویسنده به استقبال خطر می‌رود تا باور کند هنوز جان در بدن دارد. حتی اگر ناگزیر به پرداخت تاوان سنگینی باشد.

گاهی هدف نویسنده نظم بخشیدن به یک شرایط پرآشوب است. زمانی که زبان دچار پریشانی شده او با نوشته خویش به این آشفتگی نظم می‌بخشد. آشفتگی می‌تواند بیرونی یا درونی باشد. در شکل بیرونی آن نویسنده شاهد هرج و مرجی است که در عرصه‌ای از زندگی پدیدار شده و او می‌کوشد با قلم خویش به آن نظمی تازه ببخشد. نوع دوم آن آشفتگی درونی است. نوشتن روشی برای غلبه بر تشویش و اضطراب است. شکلی از تسکین است. او با خلق «واقعیت جایگزین»^۲ در اثر خود به نبرد با واقعیت حاکم بر روزگار خویش می‌رود. یوسا در کتاب «چرا ادبیات» به این موضوع اشاره می‌کند: «یکی از اثرات سودمند ادبیات در سطح زبان تحقق می‌یابد. جامعه‌ای که ادبیات مکتوب ندارد، در قیاس با جامعه‌ای که مهمترین ابزار ارتباطی آن، یعنی کلمات، در متون ادبی پرورده شده و تکامل یافته، حرف‌هایش

«چرا باید کلاسیک‌ها را خواند» مارک تواین^۱ را در زمره نویسندگان بزرگی معرفی می‌کند که به نقش خود به عنوان نویسنده‌ای که مردم را خطاب قرار می‌دهند آگاه بوده و به آن افتخار می‌کرده است. (ص. ۱۵۱).

گاه نویسنده صدایی می‌شود برای همه آن‌هایی که صدایشان به گوش کسی نمی‌رسد. آنان که به دلایل مختلف به حاشیه رانده شده‌اند. صدای محرومان یا صدای اقلیت‌های قومی، زبانی یا مذهبی. صدای همه کسانی که به دلیل تفاوت‌هایی که با اکثریت مردم دارند نادیده گرفته شده‌اند. ماریو بارگاس یوسا، نویسنده شهیر اهل پرو و برنده جایزه نوبل ادبیات ۲۰۱۰، در کتابی با عنوان «چرا ادبیات» می‌نویسد: «هیچ چیز بهتر از ادبیات به ما نمی‌آموزد که تفاوت‌های قومی و فرهنگی را نشانه غنای میراث آدمی بشماریم و این تفاوت‌ها را که تجلی قدرت آفرینش چندوجهی آدمی است بزرگ بدانیم» (ص. ۱۴).

**گاه نویسنده صدایی می‌شود
برای همه آن‌هایی که صدایشان
به گوش کسی نمی‌رسد. آنان
که به دلایل مختلف به حاشیه
رانده شده‌اند. صدای محرومان
یا صدای اقلیت‌های قومی، زبانی
یا مذهبی. صدای همه کسانی
که به دلیل تفاوت‌هایی که با
اکثریت مردم دارند نادیده گرفته
شده‌اند.**

گاهی نویسنده با هدف انتقام می‌نویسد. انتقام از خود، از دیگران، از جامعه. انتقام از دشمنان آزادی که مروج سکوت و سکون هستند. نویسنده بار این سکوت

2. Alternative Reality

1. Mark Twain

گاهی نویسنده با هدف انتقام می نویسد. انتقام از خود، از دیگران، از جامعه. انتقام از دشمنان آزادی که مروج سکوت و سکون هستند.

را با دقت کمتر، غنای کمتر و موضوع کمتر بیان می کند. جامعه‌ای بی خبر از خواندن که از ادبیات بویی نبرده، همچون جامعه‌ای از کرو لال‌ها دچار زبان پریشی است و به سبب زبان ناپخته و ابتدایی‌اش مشکلات عظیم در برقراری ارتباط خواهد داشت». (ص. ۱۷۰)

گاهی هم نوشتن برای نویسنده سرچشمه‌ای از شادی ناب است. در این صورت برای خشنودی خودش می نویسد. هرچند معمولاً نوشتن با رنج همراه است، اما با روایت آنچه در ذهن دارد به رویاهای خود تجسم می بخشد که لذت بخش است. وودی آلن در بخشی از کتاب «روایای نوشتن» در مصاحبه با جورج پلیمپتن درباره این لذت ناب می گوید: «خیلی محشر است که بتوانید دنیای خودتان را هر وقت که بخواهید خلق کنید. نوشتن خیلی لذت بخش است. خیلی وسوسه انگیز و شفاف بخش است. وقتی می نویسم زمان سریع می گذرد. من سخت در فکر موضوعی هستم و زمان به سرعت می گذرد.

گاهی هدف نویسنده نظم بخشیدن به یک شرایط پر آشوب است. زمانی که زبان دچار پریشانی شده او با نوشته خویش به این آشفتگی نظم می بخشد. آشفتگی می تواند بیرونی یا درونی باشد.

احساس هیجان انگیزی است. مگر ممکن است بد باشد؟ این کار خلوت کردن با آدم‌های داستانی است. آدم به شیوه خودش از دنیا فرار می کند و هیچ اشکالی هم ندارد. چرا داشته باشد؟» (ص. ۸۲).

گاهی هم نوشتن پاسخ به یک نیاز سمج درونی است. وسوسه‌ای که نویسنده را رها نمی کند. نیاز به خودافشاگری، حتی اگر به رسوایی منجر شود. آن دم که نویسنده دیگر تاب خموشی ندارد. زمانی که دیگر نمی تواند سنگینی سکوت را بردوش بکشد و ناگزیر از فریاد زدن بر صفحه سفید کاغذ است. گام بعدی در چنین شرایطی آرایش و پیرایش این فریاد است. زمانی که نویسنده می خواهد به مدد کلمه‌ها اثری هنری

گاهی هم نوشتن پاسخ به یک نیاز سمج درونی است. وسوسه‌ای که نویسنده را رها نمی کند. نیاز به خودافشاگری، حتی اگر به رسوایی منجر شود. آن دم که نویسنده دیگر تاب خموشی ندارد. زمانی که دیگر نمی تواند سنگینی سکوت را بر دوش بکشد و ناگزیر از فریاد زدن بر صفحه سفید کاغذ است.

خلق کند. می خواهد زیبا بنویسد و زیبا سخن بگوید تا در این جهان آکنده از پلیدی و پلشتی سهمی در تولید زیبایی داشته باشد. در چنین شرایطی است که شعر متولد می شود. به تعبیر داریوش آشوری در کتاب «شعر و اندیشه»: «همانگونه که تن بشری می باید از عریان نمودن خویش بپرهیزد و خود را در جامه - در جامه‌های حیا و ادب - بپوشاند تا با زیبایی جامه‌های خویش خویشتن را زیبا و وسوسه انگیز و خیال انگیز جلوه دهد و دلربا شود، زبان بشری نیز می باید با رنجی که از راه «ادب آموزی» و تربیت می برد، جامه‌های زیبا به تن

کند تا دلربا شود، یعنی زبان شعر». (ص. ۲۵)

گاهی نویسنده می نویسد تا فضیلت‌ها را ستایش و رذیلت‌ها را نکوهش کند. می‌کوشد تصویری از جامعه و بیماری‌هایش ترسیم کند. برای مخاطبش آینه‌ای بسازد که خود و جامعه را در آن ببیند و از کاستی‌های وضع موجود آگاه شود. در این شرایط نویسنده می‌نویسد تا از کرامت و شرافت انسانی دفاع کند. در روزگاری که تبعیض و نابرابری بیداد می‌کند از آزادی، عدالت و انسانیت سخن می‌گوید تا این ارزش‌ها در هیاهوی روزگار از یاد نروند. ایوان کلیما نویسنده مشهور چک در این زمینه می‌گوید: «هر چند ثانیه یک بار یک

گاهی نویسنده می‌نویسد تا فضیلت‌ها را ستایش و رذیلت‌ها را نکوهش کند. می‌کوشد تصویری از جامعه و بیماری‌هایش ترسیم کند. برای مخاطبش آینه‌ای بسازد که خود و جامعه را در آن ببیند و از کاستی‌های وضع موجود آگاه شود.

کتاب جدید زاده می‌شود. اکثر آن‌ها صرفاً بخشی از سرو صدایی خواهند بود که گوشمان را پر می‌کنند. حتی کتاب دارد به ابزار فراموشی بدل می‌شود. یک اثر حقیقتاً ادبی به مثابه فریاد خالق آن علیه فراموشی زاده می‌شود، که بالای سراو، پیشینیانش، معاصرانش، دوره و زمانه‌اش، و نیز زبانی که به آن سخن می‌گوید، به یکسان قد علم می‌کند. اثر ادبی چیزی است که مرگ را ناچیز می‌شمارد.» (ص. ۴۷)

معیشت انگیزه دیگری است که کمتر از آن یاد می‌شود. به زبانی ساده، نویسنده می‌نویسد تا زندگی کند. کمی پول درآورد و برای فرزندانش کفش و لباس بخرد. او هم مثل سایر مردم به پول و غذا و مسکن نیاز دارد. اما از داشتن آنچه دیگران به اصطلاح شغل

گاهی هم نوشتن برای نویسنده سرچشمه‌ای از شادی ناب است. در این صورت برای خشنودی خودش می‌نویسد. هر چند معمولاً نوشتن با رنج همراه است.

درست و حساسی یا نان و آبدار می‌دانند بیزار است. نویسندگی شغل واقعی اوست حتی زمانی که دیگران این شغل را به رسمیت نمی‌شناسند یا او را شایسته آن نمی‌دانند. اما نویسنده خودش می‌داند که نوشتن کار و پیشه اصلی اوست. پس می‌نویسد تا به آدم‌هایی که او را مسخره می‌کنند نشان دهد که سخت اشتباه می‌کنند. می‌نویسد تا نادرستی باورشان را به آنان نشان دهد. تا حرف تازه‌ای بگوید، اثر تازه‌ای خلق کند و در ساختن شکل تازه‌ای از وجدان جمعی سهیم باشد.

گاهی نویسنده می‌نویسد تا اعتراض کند. اعتراض به خانواده، مدرسه یا جامعه. اعتراض به تحقیر، نادیده گرفته شدن و تبعیض. می‌نویسد تا ناکامی‌اش را در مدرسه و آموزش رسمی توجیه کند و به همه نشان دهد که او چگونه توانسته دانش آموز و دانشجویی مستقل، آزاد و مادام‌العمر باشد. گاهی هم انگیزه‌های نویسنده فردی می‌شود که البته هیچ اشکالی هم ندارد. مثلاً نویسنده می‌نویسد تا جذابتر

کار نویسنده نوشتن است و تردیدی در آن نیست. اما این تمام ماجرا نیست. توانایی نوشتن با نویسنده بودن یکسان نیست. نویسنده افزون بر کار نوشتن نقش نویسندگی را پذیرفته است که الزاماتی به همراه دارد.

از آنچه هست به نظر برسد و تحسین و عشق دیگران را برانگیزد. می نویسد تا مرهمی برای زخم های کهنه روح و روان خویش بیابد. می نویسد تا وقتش به بطالت نگذرد. گاهی حتی برعکس می نویسد تا وقت کشی کند، تا بتواند بر ملال وجودی خویش چیره گردد؛ بعد کلی قصه های عجیب بیافد که مثلاً فرشته ای الهام بخش او شده و چاره ای جز نوشتن نداشته است! کسی چه می داند! شاید هم بگوید نوشتن برایش رسالتی است که نمی تواند فراموش کند و ناگزیر از نوشتن است. چه بسا بگوید که هدفش از نوشتن خدمت به هنر است. خدمت به وجدان جمعی، یا حتی خدمت به تاریخ! در نهایت انگیزه های نوشتن بسیارند.

نوشتن اثری نبوغ آمیز تقریباً همیشه کاری بسیار صعب و دشوار است. همه چیز با بیرون آمدن اثر به صورت کامل و تمام عیار از ذهن نویسنده در تضاد است.

در آرزوی چیرگی بر تاریکی

مارگارت اتوود در کتاب مذاکره با مردگان پس از مرور فهرستی از انگیزه های نوشتن، به هدف اصلی خویش اشاره می کند و می گوید: اکنون که به این انگیزه های کم و بیش مشترک میان نویسندگان می نگریم به یاد گفتگویی می افتم که چهل سال پیش با یک دانشجوی پزشکی داشتم. زمانی که از او پرسیدم در درون بدن ما چه می گذرد و او بی درنگ گفت: آنجا خیلی تاریک است! شاید نوشتن هم ربطی به مفهوم تاریکی دارد. تاریکی و وسوسه ای که ما را برای کشف خود برمی انگیزد. نویسنده در برابر این وسوسه تاب تحمل ندارد و قدم به تاریکی می گذارد تا شاید بتواند شمعی برافروزد و

معیشت انگیزه دیگری است که کمتر از آن یاد می شود. به زبانی ساده، نویسنده می نویسد تا زندگی کند. کمی پول درآورد و برای فرزندانش کفش و لباس بخرد. او هم مثل سایر مردم به پول و غذا و مسکن نیاز دارد.

چیزهایی در آنجا کشف کند و به دنیای روشنایی بیاورد. اتوود در ادامه می گوید هدفش از نوشتن غلبه بر همین تاریکی است و این کتاب روایتی از زندگی اوست در پیمودن این راه. تاکید اتوود در متن کتاب بر احساس و تجربه نویسندگی است که به باور او کمتر به آن توجه شده است. زمانی هم که از همکارانش در این زمینه پرسیده پاسخ های دقیقی نشنیده است. اغلب از استعاره های مبهم استفاده کرده اند. مثلاً احساس آدمی که در موج دریا گرفتار است و می خواهد خود را نجات دهد یا احساس کسی که در غار تاریکی به زنجیر بسته شده و فقط روزنی از نور می بیند بی آنکه از منبع و منشأ نور آگاه باشد. بعضی ها هم گفته بودند احساس راننده ای را دارند که در تونلی طولانی می راند و در آن سوی تونل روشنایی روز را می بینند. از قضا مفهوم تاریکی و تلاش برای رهایی بر آن در اغلب این استعاره ها دیده می شود.

نویسنده راوی زندگی و خادم زبان و اندیشه است. ابزار کارش واژگانی هستند که از معدن زبان استخراج می کند تا معناهای تازه خلق کند، سکوت را بشکند و از شگفتی های بر زبان نیامده سخن بگوید.

**محصول کار نویسنده موفق
چراغی برای چیرگی بر تاریکی
است. تاریکی جهل، نادانی، ستم،
بیداد، آرزو همه شرارت‌هایی که
بشر به آن‌ها مبتلاست.**

اما اتوود معتقد است این استعاره‌ها کافی نیست و نویسنده باید عمیقاً به نقش خود در جامعه فکر کند و در سطح فن و تکنیک باقی نماند و به این کلیشه‌ها هم اکتفا نکند. بعد دیدگاه خود را تشریح می‌کند و می‌گوید: به باور بسیاری نویسنده کسی است که می‌نویسد. بله درست است؛ کار نویسنده نوشتن است و تردیدی در آن نیست. اما این تمام ماجرا نیست. توانایی نوشتن با نویسنده بودن یکسان نیست. نویسنده افزون بر کار نوشتن نقش نویسندگی را پذیرفته است که الزاماتی به همراه دارد. بسته به عصر و جامعه‌ای که نویسنده در آن زندگی می‌کند این الزامات متفاوت است. به این معنا که ابتدا باید دید آن جامعه و در آن دوره چه تصویری از هنر و حرفه نویسندگی در ذهن دارد. با این حال نویسنده روشن فکر و آزاده که به درستی هدف خویش باور دارد در انتظار تایید دیگران نمی‌ماند. دارل کوئن در کتاب «سرشت شر» می‌نویسد: «چگونه انسان شخصیت اهریمنی پیدا می‌کند؟ پاسخ را باید در این دانست که ما استعداد‌های حقیقتاً ارزشمندمان را به خاطر شهرتی مبتذل و پیش پا افتاده ضایع می‌کنیم. وقتی مهرطلبانه

**نویسنده می‌نویسد تا جهان را آن
گونه که هست به تصویر بکشد و
گذشته را پیش از آنکه فراموش
شود به ثبت برساند.**

می‌کوشیم افراد بسیاری تاییدمان کنند احترام به نفسی در خود بوجود می‌آوریم که ذاتاً ناپایدار است و این حرمت نفس سبب تحریک محرک‌های دیگری می‌شود که در نهایت توان عمل عادلانه، مشفقانه و محبت‌آمیز ما را از بین می‌برد.» (ص. ۷۹۰)

در نتیجه نویسنده به کار نوشتن ادامه می‌دهد. هرچند می‌داند چه دشواری‌هایی در پیش دارد. ویرجینیا وولف در کتابی با عنوان «اتاقی از آن خود» می‌نویسد: «... نوشتن اثری نبوغ‌آمیز تقریباً همیشه کاری بسیار صعب و دشوار است. همه چیز با بیرون آمدن اثر به صورت کامل و تمام عیار از ذهن نویسنده در تضاد است. به طور کلی، شرایط مادی علیه آن

**نویسنده راوی زندگی و خادم
زبان و اندیشه است. ابزار کارش
واژگانی هستند که از معدن زبان
استخراج می‌کند تا معنای تازه
خلق کند، سکوت را بشکند و
از شگفتی‌های بر زبان نیامده
سخن بگوید.**

هستند. سگ‌ها پارس می‌کنند، مردم مزاحم می‌شوند؛ باید دنبال کسب درآمد بود؛ سلامتی مختل می‌شود. به علاوه آنچه تمام این مشکلات را تشدید و تحمل آن‌ها را سخت‌تر می‌کند، بی‌اعتنایی چشمگیر دنیای پیرامون است. دنیا از مردم نمی‌خواهد شعر و رمان و تاریخ بنویسند؛ دنیا به این‌ها نیاز ندارد.» (ص. ۸۳). با این حال نویسنده‌ای که به درستی هدف خود باور دارد همچنان می‌نویسد تا مشعلی در تاریکی روشن کند.

سخن پایانی

نویسندگی در ذات و سرشت خود یکی از انواع هنرهاست و می‌تواند برای نویسنده به حرفه‌ای تمام

وقت هم تبدیل شود. هنری ناب و اصیل که قابلیت تبدیل شدن به حرفه را دارد با تمام ویژگی‌ها و الزامات خاص خودش. در نهایت نویسنده راوی زندگی و خادم زبان و اندیشه است. ابزار کارش واژگانی هستند که از معدن زبان استخراج می‌کند تا معناهای تازه خلق کند، سکوت را بشکند و از شگفتی‌های بر زبان نیامده سخن بگوید. موضوع کار نویسنده و مخاطب او انسان است. در نتیجه نویسنده ناگزیر است از رنج انسان بنویسد. از بیم‌ها و امیدهایش، از تنهایی و هراسش و از روایت‌های تلخ و شیرین زندگی‌اش در این کره خاکی. **محصول کار نویسنده موفق چراغی برای چیرگی بر تاریکی است. تاریکی جهل، نادانی، ستم، بیداد، آز و همه شرارت‌هایی که بشر به آن‌ها مبتلاست.** نویسنده خلاق و متفکر می‌کوشد از طریق نوشتن راهی به رهایی و روزی به روشنایی بیابد و می‌داند که در این راه دشوار نباید لحظه‌ای تردید کند.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۷) شعر و اندیشه. تهران: نشر مرکز.
 اکو، اومبرتو و کریز، ژان کلود (۱۳۹۳) از کتاب‌هایی نداریم. به سعی ژان فیلیپ دوتوناک، ترجمه مهستی بحرینی. تهران: نیلوفر.
 پلیمپتن، جرج (۱۳۸۸) رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند. ترجمه مزده دقیقی. تهران: جهان کتاب.
 کالوینو، ایتالو (۱۳۸۹) چرا باید کلاسیک‌ها را خواند. ترجمه آریتا همپارتیان. تهران: نشر قطره.
 کوئن، دارل (۱۳۹۵) سرشت شر. ترجمه بهار رها دوست. تهران: نشر هنوز.
 کلیما، ایوان (۱۳۸۶) روح پراگ. ترجمه فروغ پوری‌اوری. تهران: انتشارات آگه.
 کوندرا، میلان (۱۳۸۵) کتاب خنده و فراموشی، ترجمه فروغ پوری‌اوری. تهران: انتشارات روشنگران.
 وولف، ویرجینیا (۱۳۸۳) اتاقی از آن خود. ترجمه صفورا نوربخش و ویراسته مزده دقیقی. تهران: انتشارات نیلوفر.
 یوسا، ماریو بارگاس (۱۳۸۹) چرا ادبیات؟ ترجمه عبدالله کوثری. تهران: انتشارات لوح فکر.
 Atwood, M. (2002), *Negotiating with the Dead: A Writer on Writing*, Cambridge: Cambridge University Press.

وقت‌هایی زبان بند می‌شوم؛

یادداشت محمود دولت‌آبادی در سوگ جانباختگان سقوط هواپیمای اوکراینی

به گزارش ایلنا، محمود دولت‌آبادی نوشت: «وقت‌هایی زبان بند می‌شوم، چون احساس می‌کنم واژگان چقدر کم بضاعتند در برابر واقعیت فاجعه؟! - نمی‌خواهم ناتوانی و درماندگی خود را به زبان بیاورم، ولی واقعیت است اگر بگویم بعد از شنیدن خبر شوم سقوط هواپیما، در سوگ این مردمان زمینگیر شده‌ام و نمی‌خواهم این را بیان کنم.

چه اثری دارد بیرسم در شرایط اضطراری - حتی با فرض کوتاه‌مدت - چرا فرمان توقف پروازهای غیرنظامی صادر نشده و مدیریت مسؤل و مربوط چرا غافل مانده بوده است؟! و چه اثری دارد پرسیده شود که در اصل کدام سازمان مسؤل نظارت بر شرایط عام اضطراری کشور بوده و اکنون پاسخ این عزای عمومی را چگونه می‌خواهد بدهد؟ آیا باز هم امید به حافظه کوتاه‌مدت ما مردم بسته دارند؟!»

محمود دولت‌آبادی

بیست و یکم دیماه نود و هشت

یادداشت محمود دولت‌آبادی در واکنش به شهادت سردار سلیمانی

به پاگر خَلدِ خاری آسان برآید

چه سازم به خاری که در دل نشیند!

ازلحظه‌ای که خبر فاجعه ترور سردار قاسم سلیمانی را شنیدم، مفهوم این عبارات بالا ذهنم را رها نمی‌کند: چه سازم به خاری که در دل نشیند؟ و از خود می‌پرسم آیا این است سرنوشت همه فرزندان شایسته این آب و خاک، با هر اندیشه و هر گرایشی؟ انهدام؟ باری... ایران بار دیگر یکی از فرزندان شایسته خود را با دریغ تمام، از دست داد. شخصیتی که سدی سترگ در برابر خون آشامان داعش برآورد و مرزهای کشور ما را از نکتب حضور آنان ایمن داشت.

من نیز در اندوه عمیق از دست دادن آن انسانی که شخصاً دورادور دوست می‌داشتمش، سوگواریم.